

بخش تحریم، جنگ و دولت متجاوز: مروری بر مواضع آقای علی افشاری، محمد سهیمی مقدمه

این بخش دوم از یک مقاله سه قسمتی است که به بررسی مواضع آقای علی افشاری، یکی از فعالترین چهره‌های سیاسی ایرانی در آمریکا، اختصاص دارد. ایشان مقالات بسیاری زیادی در مورد تمامی مسائل مهم ایران و هم چنین خاور میانه منتشر کرده‌اند. به نظر نگارنده جمع آوری نکات مهم نظرات ایشان در یکجا موجب خواهد شد که ایرانیان تصویر روشنتری از مواضع ایشان بدست آورند تا برای خود تصمیم بگیرند که آیا با نظرات آقای افشاری موافق هستند یا خیر.

تجویز مدل لیبی برای سوریه

کار لیبی که ساخته شد، و **تمامی دستاوردهای آن** برای بهبود زیربنای کشور و زندگی مردم غیرغم حکومت دیکتاتوری معمر قذافی، که به تصدیق دوست و دشمن عظیم بودند، **نابود شد**، آقای افشاری به سرعت به سراغ سوریه رفت. نظر ایشان و گروه کوچک همفکر ایشان، از جمله آقایان محسن سازگارا، اکبر عطری، کاظم علمداری و مجید محمدی که دقیقاً با **مواضع نئوکان ها**، اسرائیل و لابی آن در آمریکا یکسان است، این است که با حمله به سوریه زدن ایران آسان تر خواهد شد. آقای افشاری به عنوان طرفدار آتشین به اصطلاح دخالت بشر دوستانه -- جنگ غرب بر علیه مخالفان هژمونی خود در کشورهای اسلامی -- در دی ماه ۱۳۹۰ فرمان حمله نظامی به سوریه و نابودی "منهدم کردن ماشین سرکوب [ارتش] بشار اسد" را صادر کرد و **گفت**:

"به نظر من جامعه جهانی باید جلوی خشونت های دولتی در سوریه را بگیرد. این کار نیازمند **منهدم کردن ماشین سرکوب حکومت قسی القلب بشار اسد** است که تا کنون ۵۰۰۰ نفر را کشته است. به نظر من سیاست منطقه پرواز ممنوعه و همچنین جلوگیری از حضور ادوات سنگین نظامی مانند تانک به خیابان ها با توجه به تفاوت های سوریه و لیبی می تواند علیه حکومت اسد و متوقف کردن سیاست حمام خون وی بکار آید".

مطابق گزارش های همان زمان و گزارش های دائمی بعدی مخالفان سوریه، و **آمارهای دیگر** همیشه تعداد کشته شدگان نیروهای رژیم اسد بیش از نیروهای مخالفان بوده است. پس حداقل نیمی از این ۵ هزار تن از نیروهای وفادار به اسد بوده اند. آقای افشاری فقط طرفدار جنگ در سوریه و لیبی نیستند. ایشان هر کسیکه مخالف این تفکر ایشان هست را متهم میکنند که متحد دیکتاتور است، بدون آنکه ظاهراً متوجه باشند که چنین اتهام بی اساس و عجیبی خود پیروی محض از تک صدائی و در نتیجه دیکتاتوری است. ایشان **در روز آنلاین می نویسند**:

"مخالفت ایندولوژیک و هویت طلبانه این جریان با مداخله نظامی و نفی دخالت بشر دوستانه بدون آن که رویارویی و برنامه مشخصی را برای جلوگیری از قساوت نفرت برانگیز و توحش کم سابقه حکومت های قذافی و بشار اسد نشان دهد نوعی از روشنفکری در قرن بیستم و یکم را به نمایش می گذارد که ناخواسته در کنار دیکتاتور هایی قرار می گیرد که در صف رویارویی با غرب ایستاده اند... آنها جهان را به تماشای منفعلانه و سکوت برابر جنایات روز افزون حکومت اسد دعوت می کنند... تاخیر و به عقب انداختن این تلاش [مداخله ی نظامی خارجی در لیبی و سوریه] و عدم استفاده از فرصت ها فقط مشکلات را بیشتر کرده و تبعات ناخواسته محتمل را تشدید می نماید... وضعیت وخیم و تکان دهنده

سوریه نشان می دهد چگونه نتایج عملی توصیه های این دیدگاه به فاجعه منتهی شده و چشم انداز پیش رو تیره و تار است...مسئول اصلی این فجایع بشار اسد است که به مقاومت لجوجانه، ارتکاب جنایت بر علیه بشریت و دادن وعده ی توخالی اصلاح روی آورده است. اصلاحات وی در عمل مشخص شد که جز اقداماتی سطحی و روبنایی نیست که هدف تثبیت و بازسازی اقتدار فرو ریخته وی را دنبال می کند...رصد کردن اوضاع در سوریه نشان می دهد که امکان دستیابی به مطالبات حداقلی مردم سوریه در رفورم وعده داده شده از سوی اسد وجود ندارد...نگرانی از چالش های دوران گذار و یا خلاء قدرت توجیه کننده انفعال و یا دلخوش شدن به اصلاحات فرمایشی و کم دامنه ی حکومت هایی مانند بشار اسد نیست. جامعه جهانی باید حکومت سوریه را برای پایان دادن به خشونت تحت فشار موثر قرار دهد تا زمینه برای تصمیم گیری مردم سوریه و مشارکت موافقین و مخالفین حکومت سوریه جهت تعیین تکلیف وضعیت سیاسی این کشور مساعد گردد...اما موضوع بحث در این نوشته **نقد روشنفکری تفویض کننده دیکتاتور های خونریز غرب ستیز** است که استکبار ستیزی را به عنوان ارزشی مطلق و مجزا مد نظر قرار می دهد و تحقق دیگر ارزش ها چون مردمسالاری، آزادی و کرامت انسانی را مشروط به آن می کند. گویی استبداد فی نفسه بد نیست بلکه موقعی بد است که مستبد همسو با غرب باشد. حال اگر رفتن دیکتاتور و هموار شدن مسیر گذار به دموکراسی منجر به گسترش حوزه نفوذ غرب شود، دیگر مبارزه معنی ندارد و به هر قیمتی باید جلوی این تغییر ایستاد و هر راست و دروغی را بکار برد تا هدف مقدس زمینگیر کردن غرب تجاوز کار و امپریالیسم تحقق یابد."

کلمات "ایدئولوژیک"، "مکانیکی" و از این قبیل در نوشته های آقای افشاری بسیار زیاد هستند، و معمولا زمانی ایشان آنها را بکار میگیرند که قافیه واقعا تنگ است. چرا مخالفت با جنگ های خانمان سوز، و نابودی زیر بنای کشورها نظیر آنچه که در عراق و لیبی اتفاق افتاد و در حال اتفاق افتادن در سوریه است، مخالفت ایدئولوژیک است؟ ایشان توضیح نمی دهند، چون لابد توضیحی ندارند، و البته دید ایدئولوژیک، که غیر قابل انعطاف است و از زاویه بسیار تنگی بنیاد نگاه دارد، قابل قبول نیست. ولی همانطور که نگارنده در **مقاله چند ماه پیش خویش** در نقد این ادعای آقای افشاری گفت، در برابر نگاه ایدئولوژیک نگاه عمل گرایانه وجود دارد که نگاهی است که با توجه به آنچه که اتفاق افتاده برای آینده تصمیم گرفته و موضع گیری می کند. در آن مقاله نتیجه سیاست های آمریکا و غرب از سال ۲۰۰۱ در عراق، افغانستان، ایران، پاکستان، بحرین، یمن، سوریه، لیبی، لبنان، و سومالی (بعلاوه مصر) با ارجاع به منابع معتبر توضیح داده شد. از آقای افشاری و خوانندگان دعوت میشود که اگر مایلند مقاله را مطالعه کرده و توضیح دهند که کدام یک از نتایج و حقایق بیان شده را قبول ندارند، و چرا. اگر آنها را قبول دارند، کدام نگاه ایدئولوژیک است؟ چرا هر کسیکه با این جنگ های ویران کننده مخالفت کرد، متحد دیکتاتور هاست؟ این فتوای سکولار مکانیکی آقای افشاری نگاه ایدئولوژیک است، یا پند گرفتن از آنچه که اتفاق افتاده؟ کلمات "قلمبه سلمبه" به دیگران پرتاب کردن که نشان از فکر عمیق نیست. هر ادعایی احتیاج به منبع معتبر دارد، و اتفاقا عادت کسانی مثل آقای افشاری و همفکران ایشان این است که مقالات آنها اغلب خالی از هر گونه منبع است، چه رسد به منبع معتبر.

نگارنده در طول چند سال گذشته صدها مقاله به زبان انگلیسی در توصیف اوضاع ایران و جنایاتی که در آنجا اتفاق افتاده منتشر کرده است. از خوانندگان دعوت میشود که راجع هر موضوع مهم در ایران یک جستجو در گوگل به زبان انگلیسی انجام دهند تا مقالات نگارنده را به اسانی پیدا کنند، از **کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۱۳۶۰ گرفته، تا قتل های زنجیره ای، انقلاب به اصطلاح فرهنگی، قیام دانشجویی ۱۳۷۸ و حوادث بعد از آن، زندانی کردن دیگر اندیشان، شهدای جنبش سبز، جنایات بر کهریزک، دادگاه های استالینیستی و فرمایشی، نقش سپاه در کودتای ۱۳۸۸، اعدام های بعد از انتخابات ۱۳۸۸**، شرح حال **فعالان جنبش دانشجویی** و شخصیت های شجاعی مثل خانم ها **نسرین ستوده، نرگس**

محمّدی، و شیوا نظر آهاری، دکتر احمد زیدآبادی، دکتر سعید جاریان، آقایان عیسی سحر خیز، مصطفی تاجزاده، محمد صدیق کیودوند و حسین رونقی ملکی، میر حسین موسوی و مهدی کروبی، آیت‌الله حسین علی منتظری و غیره و غیره. در یک مقاله قبلی شرح مختصری نیز از آنچه که بر خانواده خود نگارنده در دهه ۱۳۶۰ گذشت ذکر شد. حال اگر نگارنده با این سابقه فقط به این دلیل که با جنگ‌های ویرانگر که آقای افشاری طرفدار پر آتشین آن هستند مخالفت کند، او در کنار دیکتاتور ایستاده است؟ مبنای این ادعای مضحک چیست؟ فقط مخالفت با نظر آقای افشاری، و یا چیزی با ریشه‌های عمیقتر؟ پس شرم و حیای سیاسی کجاست؟

سکوت در برابر جنایات دیکتاتورها یک امر است و حمایت از بمباران کشورهای دیکتاتوری امری دیگر تمامی از دیخواهان واقعی -- نه "جامعه جهانی" مورد نظر طرفداران تحریم، جنگ، و تجزیه ایران که این کلمات با اهمیت را آلوده کرده‌اند -- نقض حقوق بشر در هر جایی را محکوم کرده، و خواهان مجازات دیکتاتورها هستند. ولی این خواسته آنان با حمایت از حمله به آن کشورها، ویران کردن زیربنای آنها، بمباران مردم بیگناه، و غارت منابع آنها یکی نیست. "بشر دوستی" معادل جنگ طلبی و ایمان به مثل "دیگی که برای من نجوشه، درش کله سگ بجوشه" نیست.

مردم شیلی حکومت فاشیستی ژنرال آگوستو پینوشه را که در یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳، دیگر یازدهم سپتامبر مهم تاریخ که راجع آن صحبت نمی‌شود، با یک کودتای مورد حمایت سیا دولت دموکراتیک سالوادور آلنده را سرنگون کرد، با بمباران شیلی توسط غرب سرنگون کردند و یا با کوشش‌های مسالمت آمیز خود در شیلی؟ حکومت ژنرال فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتور اسپانیا و همدست فاشیستها در جنگ دوم جهانی، چطور به زباله دانی تاریخ سپرده شد؟ حکومت سرهنگ‌ها در یونان، که در ۱۹۶۷ با یک کودتای مورد حمایت سیا بر سر کار آمد، چگونه توسط مردم یونان در ۱۹۷۴ سرنگون شد؟ حکومت لهستان در ۱۹۹۰ چطور؟ در عین حال، واکنش آمریکا به سرنگونی دولت انتخابی هندوراس توسط کودتای نظامیان در ۲۰۰۹، یعنی زمانی که پرزیدنت اوباما به ریاست جمهوری رسیده بود، چه بود؟ بگذریم که آمریکا در هندوراس هفت بار دخالت نظامی در قرن بیستم کرد فقط برای حمایت از کمپانیهای آمریکایی.

از سوی دیگر، جالب است که آقای افشاری حمایت خود و گروه کوچک همفکران خود در حمایت از بمباران کشورها توسط آمریکا و ناتو را عمل سیاسی خود و همفکرانش قلمداد می‌کند. حمایت از بمباران کشورها، چگونه به عمل سیاسی فعالانه تبدیل می‌شود؟ لطفا روشنگری بفرمائید

آقای افشاری منتقدان سیاست‌های تجاوزکارانه آمریکا را متحدان دیکتاتورها قلمداد می‌کند، در حالیکه حقیقت آنقدر عیان است، و آش آنقدر شور شده است که حتی خود جرج بوش در نطق معروف نوامبر ۲۰۰۳ خود بیان کرد که جهان غرب شصت سال حامی دیکتاتوری‌های منطقه‌ی خاورمیانه بوده است. جرج بوش و تونی بلر مسئولیت این امر را پذیرفتند، اما متحدان ایرانی آنها می‌خواهند آن را به گردن ناقدان مدافع حقوق بشر بیندازند. گویی این ناقدان بودند که به دیکتاتورها سلاح می‌فروختند و آنها را تا دندان مسلح می‌کردند نه غرب که فقط آمریکا در ۲۰ سال گذشته تنها حدود ۱۰۰ میلیارد دلار به عربستان سعودی اسلحه فروخته است. گویی این ناقدان بودند که در زمان تجاوز عراق به ایران در دیدار با صدام حسین در بغداد اعلام کردند که از او حمایت میکنند، نه دانالد رامسفلد فرستاده مخصوص پرزیدنت ریگان در دسامبر ۲۰۰۳ و مارس ۲۰۰۴. گویی این ناقدان بودند که صدام حسین را به سلاح‌های شیمیایی تجهیز کردند، نه آمریکا و آلمان غربی (به گفت و گوی شبکه‌ی الجزیره با رامسفلد بنگرید که می‌گوید من نمی‌توانم در این زمینه اطلاعات بدهم). مگر دولت آمریکا نقشه نقل و انتقالات نیروهای ایران را در اختیار صدام حسین قرار نداد تا با سلاح‌های شیمیایی سربازان ایران را قتل عام کند و اینک پس از گذشت سه دهه اسناد آن توسط فارن پالیسی منتشر می‌شود؟ در اینجا واکنش آقای افشاری به دلیل دینی که به دولت آمریکا دارند، و خود را قدردان دولت آمریکا دانسته و با آن "همسو" هستند چیست؟ واکنش تحصیل کردگان ایرانی دانشگاه‌های آمریکا چه باید باشد؟

گویی این ناقدان بودند که در دو سال گذشته ۶۰ میلیارد دلار سلاح به رژیم دیکتاتوری مذهبی فاشیستی عربستان فروخته اند نه دولت آمریکا. گویی این منتقدین هستند، نه آمریکا، که اخیراً ۱۳۰۰ بمب خوشه ای، که در سراسر جهان ممنوع شده و فقط آمریکا آن قرار داد را امضا نکرده است، را به عربستان فروخته اند. گویی سرهنگ جنایتکار قذافی متحد جرج بوش در جنگ علیه تروریسم نبود، بلکه متحد ناقدان هژمونی آمریکا بود. گویی این ناقدان بودند که فرزند قذافی- خمیس- را در سال ۲۰۱۱ به آکادمی نیروی هوایی آمریکا بردند، برایش اسم مستعار جعل کردند، به او مهارت های رهبری و مدیریت را آموزش دادند، با کمپانی های نظامی برایش ملاقات ترتیب دادند و تور سیاحتی برایش گذاشتند، نه وزارت امور خارجه ی پرزیدنت اوباما. به گزارش مبسوط CNN بنگرید (البته برخی جنگ طلبان ایرانی آنقدر بی حیا هستند که اگر جرأت کنند می گویند حتماً CNN و نیویورک تایمز و واشنگتن پست را هم "غرب سنیزان" و "آمریکا سنیزان" تسخیر کرده و علیه "گسترش هژمونی غرب و آمریکا" فعالیت می کنند). دولت آمریکا باید به چنین مدافعان و متحدانی افتخار کند که اعمال ناصوابش را هم به گردن ناقدانش می اندازند.

انتقاد از مخالفان هژمونی

آقای افشاری در آغاز همان مقاله بر ملا می سازد که او طرفدار هژمونی غرب است و لابد به همین دلیل روشنفکران مخالف هژمونی غرب را متحد دیکتاتورها قلمداد می کند. بدین ترتیب، هدف حمله به لیبی و سوریه گسترش هژمونی غرب است و مخالفان این نوع جنگ، "در تقابل با آمریکا" قرار دارند:

"وقایع بهار عربی و بخصوص آن چه در لیبی رخ داد و آنچه اکنون در سوریه جاری است محملی برای شناخت گرایش جدیدی در جریان روشنفکری و نیرو هایی است که تمایل دارند خود را در سطح جهانی به عنوان رهایی بخش و مترقی معرفی کنند. اما در عمل گرایش ترقی خواهانه آنها عمدتاً در تقابل با آمریکا و مخالفت با هر چیزی خلاصه می شود که دامنه هژمونی غرب را بگستراند".

به طور طبیعی مخالفان جنگ و دخالت در امور داخلی دیگر کشورها، بخصوص جنگ های امپریالیستی غرب در خاور میانه، مخالف هژمونی هر کشوری از جمله جمهوری اسلامی هستند، نه پیاده نظام بسط هژمونی دولت های غربی یا دولت آمریکا. کارویژه اینان مخالفت با هژمونی است، نه تجویز سلطه.

متأسفانه به نظر نگارنده آقای افشاری که می داند مردم ایران (و مردم دیگر کشورها و همینطور قوانین و موافقت های بین المللی؛ بیاد آوریم که شورای امنیت سازمان ملل عراق را به عنوان متجاوز به ایران محکوم کرد) هر دولتی را که به کشورشان حمله کند، متجاوز و هر نیرویی را که با متجاوزان همکاری کند، خائن به شمار می آورند، می کوشد تا با نگارش مقاله های متعدد این تصویر را دگرگون سازد، و خیانت را از ننگ به فضیلت تبدیل کند.

مخدوش کردن معنی دولت متجاوز

در همان دوران آقای افشاری به شدت می کوشید تا به ایرانیان بگوید که بمباران کنندگان کشورلروما "متجاوز"، "غریبه" و "بیگانه" نیستند. ایشان در دی ماه ۱۳۹۰ [در رادیو زمانه می نویسد:](#)

"پارادایم کنونی دنیا جهانی شدن و کمرنگ شدن مرزهای ملی است... پس باید توجه کرد که معنای بیگانه و خودی در جهان امروز فرق کرده است... همان گونه که قذافی برای مردم لیبی خودی نبود و بیگانه تر از نیروهای ناتو بود که برای ویران کردن ماشین جهنمی سرکوب او به یاری مبارزین لیبی آمدند. خارجی اگر به حمایت یک ملتی بیاید و استقلال آن ها را مخدوش نسازد، متجاوز بشمار

نمی‌آید... حکومت و گروهی از عناصر داخلی وقتی به سمت نقض حقوق شهروندی انسان‌ها رفت دیگر بیگانه است و بر عکس اگر نیروی خارجی به قصد کمک و حمایت از خواست مردم بر آمد غریبه محسوب نمی‌شود".

پس دولتی که کشور را مورد تهاجم نظامی قرار دهد، لزوماً "متجاوز" نیست. جل الخالق! ادعاهای آقای افشاری در مورد کم‌رنگ شدن مرزهای ملی بی اساس و بی مایه است. اکثریت بسیار بزرگ آنهاست که در بین ایرانیان این ادعا را دارند آمریکا-شیفتگان و ایران-سنیزان هستند که برای هژمونی غرب آب حمل میکنند، چرا که نظام سیاسی-اقتصادی آمریکا همیشه با ملی گرائی مخالف بوده است. حتی در اروپا واکتس منفی بر ضد هژمونی اقتصادی آلمان و تحمیل سیاست‌های راست‌گرایانه دولت خانم انگلا مرکل بر بسیاری از کشورهای اروپایی بسیار زیاد است. در مورد ایران تنها کشور هایی که ممکن است به ایران حمله کنند آمریکا و متحدان آن هستند. این کشورها استقلال ایران را مخدوش نمیکنند؟ انگلیس (و روسیه) بر سر ما چه آوردند؟ انگلیس و آمریکا چطور؟ تاریخچه حمله آمریکا به کشورهای دیگر، ویرانی که این حملات بوجود آورد هم در خاور میانه و هم در آمریکای لاتین، و تلاش آمریکا برای به قدرت رساندن دولت‌های نوکر خود در آن نواحی چنان روشن هستند که احتیاجی به بازگویی کردن آنها برای اثبات مضحک بودن این ادعا که آنها "استقلال ما را مخدوش نخواهند کرد" نیست، مگر اینکه البته ما در یک عالم موازی دیگر زندگی کنیم.

مخدوش کردن معنی خائن

آقای افشاری که گویی تصور می‌کرد با نظریه بالا تکلیف حمله کننده نظامی به کشور را روشن ساخته، به این معنی که حمله کننده لزوماً نباید متجاوز به شمار رود، بعد "نظریه" دیگری را مطرح کرد که به نظر می‌رسد هدف آن تطهیر نیروهای داخلی همکاری کننده با دولت متجاوز و مبری کردن آنان از خیانت به کشور میباشد. مدل لیبی در این دوران اساس کار او بود. ایشان در [روزآتلاین 28 آبان 90 نوشت:](#)

"تبعات خواسته و یا ناخواسته ی این نگرش تقویت قرآنتی از استقلال است که نظام های دیکتاتوری می پسندند تا با هژمونیک کردن مذمت مطلق دخالت خارجی از چار دیواری سرزمین خود حیات خلوتی بسازند و با فراغ خاطر هر برخوردی خواستند با اتباع خود انجام دهند... [معتقد به روایت سنتی از استقلال] نیات شبه فاشیستی خود را در پشت سر آن مخفی می سازد... اگر دولتی بر ضد خواست ملت خود رفتار کرد دیگر نمی تواند دور مرز های خود دیوار بکشد. در این حالت نیرو های خارجی می توانند در نقش حمایتی و مکمل اراده ی مردم ظاهر گردند... قذافی وقتی بر علیه ملت خود جنگ به راه انداخت، صلاحیت و مشروعیتش برای جلوگیری از مداخله ی خارجی را از دست داد... در واقع حکومت غریبه با مردم فرق ماهوی با بیگانه ندارد... در حکومت های غیر دموکراتیک که به سرکوب سیستماتیک گسترده و خونین بر علیه شهروندان شان دست زده اند، موضوع فرق می کند و حمایت خارجی برای عقب راندن آن حکومت از تضييع حقوق اتباعش موجه است... خیانت در رابطه با اصل همکاری با نیرو های خارجی مصداق ندارد... تعبیر کلاسیک از استقلال سنگری است که نیروهای معتقد و یا گرفتار در فاشیسم می توانند در پشت آن پنهان شوند و برنامه های معطوف به قدرت خود را جلو برند".

بدین ترتیب از نظر آقای افشاری آن دسته از افراد و گروه هایی که دولت حمله کننده به کشور را "متجاوز" و همکاران داخلی آنان را "خائن" به شمار می آورند، "فاشیست" و در خدمت "نظام های دیکتاتوری" هستند.

آقای افشاری در مقاله دیگری که اتفاقاً موضوع بحث اش گروه خاصی از اپوزیسیون ایرانی مقیم خارج (یعنی همان ها که بیانیه نوشته شده توسط ایشان را امضا کردند) و اجلاس های آنان است که از نظر منتقدان بسیاری، طرفدار مداخله نظامی خارجی در ایران هستند، در پاسخ این اتهام **می گوید: "دفاع از مداخله خارجی نیز فی نفسه به معنای خیانت نیست** بلکه چگونگی آن محل بحث است". آقای افشاری طبق معمول خود با الفاظ بازی کرده بدون اینکه، بطور مثال، آن "چگونگی" را تبیین کنند و بفرمایند آیا اصولاً موردی از "چگونگی دفاع از مداخله خارجی" هست که ایشان آنرا خیانت بدانند؟

آقای افشاری در مرداد ۱۳۹۰ **در رادیو زمانه به ایرانیان می گوید** که مردم عراق و لیبی حمله نظامی خارجی را بر استقلال ترجیح دادند:

"مردم لیبی حمایت جامعه جهانی را بر استقلال خواهی کاذب و متکی به دیکتاتوری قذافی ترجیح می دهند. همانطور که مردم عراق در برابر صدام و رژیم بعث رفتار مشابهی انجام دادند. در این شرایط اساساً حکومت ضد مردمی داخلی حکم بیگانه را دارد و حضور خارجی ها به شرط این که در پی تثبیت سلطه خود نباشند، به برقراری استقلال واقعی کمک می کند... [اما] برخی دیدگاه ها که هر نوع همکاری [تبروهای اپوزیسیون] با عامل خارجی و به طور مشخص غرب را زمینه سازی برای تجاوز نظامی، گرفتن کاسه گدایی، درپوزگی و انداختن طوق بندگی می پندارند و از این طریق خواسته یا ناخواسته کشور را به سمت انزوا و محرومیت از حضور موثر در صحنه بین المللی سوق می دهند و نتیجه دیدگاه های آن ها تفاوت چشمگیری با عملکرد جمهوری اسلامی ندارد و در نهایت منافع ملی و حقوق مردم را در مسلخ توهم توطئه قربانی می کند، سویه افراطی نگاه به استقلال را تشکیل می دهد".

اینکه چگونه و بر طبق چه پژوهش علمی آقای افشاری به این نتیجه رسیده بودند برای نگارنده روشن نیست. اینهم یکی دیگر از ادعاهای بی اساس ایشان و بازی کردن با الفاظ به منظور اهداف خاص است. آقای افشاری که خود مبلغ "همسویی" اپوزیسیون با فشار خارجی (آمریکا، اسرائیل، عربستان سعودی، قطر، و...) علیه ایران است، و به عقیده نگارنده خود "همسویی" را در عمل به کمال رسانده، بد نیست به قانون اساسی آمریکا نگاهی بیندازند. مطابق تبصره سوم بند سوم قانون اساسی آمریکا:

"خیانت به ایالات متحده آمریکا تنها به معنای اعلام جنگ علیه آنها یا پیوستن به دشمنان آنها از طریق یاری رساندن به آنهاست. کسی به خیانت محکوم نمی شود مگر با شهادت دو نفر در مورد یک عمل آشکار او یا اعتراف خود او در دادگاه".

این قانون در اسرائیل و عربستان سعودی و قطر هم وجود دارد. پس چرا نوبت که به ایران می رسد، حمله کننده "متجاوز" نیست، همکار متجاوز هم "خائن" نیست. این "یک بام و دو هوا" که آقای افشاری بدان معتقد هستند برای چیست؟

برنامه هسته ای و جعلیات اپوزیسیون "همسو" برای جنگ

مطابق **فصل هفت منشور سازمان ملل متحد**، شورای امنیت حق دارد مجوز تهاجم نظامی به کشوری که صلح و امنیت جهانی را به خطر انداخته، صادر کند. قطعنامه های شورای امنیت بر ضد ایران در چهار چوب همین فصل تصویب شدند. در عین حال قطعنامه های **۲۴۲** و **۳۳۸** (و بسیاری از **قطعنامه های دیگر بر ضد اسرائیل**) که به اسرائیل دستور میدهد که سرزمین های فلسطینی ها را تخلیه کند، با حمایت غرب در چهار چوب **فصل شش** تصویب شده اند. این بدان معنی است که اشغال سرزمین های فلسطینی که ریشه اصلی تروریسم به اصطلاح اسلامی و مخالفت سیاسی با اسرائیل و علت اصلی بسیاری از جنگ ها است از نظر غرب خطری برای صلح جهانی بشمار نمی آیند، که بخوبی تبعیض غرب را نشان

میدهد. در سال ۲۰۱۱، در زمانی که اوج تهدیدهای نظامی اسرائیل بر ضد ایران بود و اکثریت عظیم ایرانیان نگران این حملات بودند، آقای افشاری بیانیه ای نوشت و به امضای همفکران خود رساند که از زبانی استفاده نمود که دقیقاً همان است که میتواند مورد استفاده برای صدور قطعنامه در چهار چوب فصل هفت قرار بگیرد. ایشان و همفکران ایشان به عنوان گروه همسو با آمریکا و اسرائیل اینطور نوشتند:

"ایران از قرارداد ان پی تی تخطی کرده و به معاهدات بین المللی بی اعتنایی کرده است...برنامه ی هسته ای ایران مخرب است...برنامه ی هسته ای ایران دارای وجوه نظامی است...**انحراف برنامه ی هسته ای ایران به مسیر نظامی وارد مرحله ی تعیین کننده ای شده است**...برنامه ی هسته ای ایران در مرکز اقدامات تنش زا قرار دارد...**ایران کانون های بی ثبات ساز را در سطح منطقه و جهان تقویت می کند**...ایران صلح ستیزی را در سپهر جهانی دنبال می کند...ایران شعله های جنگ محتمل را بر خواهد افروخت...**ایران تهدیدی علیه صلح و ثبات جهانی به شمار می رود**...باید با برنامه ی هسته ای مخرب ایران مقابله کرد...در مخالفت با جنگ باید ایران بحران ساز را هدف اصلی قرار داد".

این بیانیه تاریخچه مختصری هم دارد که بازگو کردن آن خالی از لطف نیست. پیش نویس اول این بیانیه را آقای افشاری برای نگارنده هم فرستادند. در اولین واکنش خود به پیش نویس به آقای افشاری نوشتم که "آنچه که شما دخالت بشر دوستانه می نامید، بسیاری حمله نظامی می دانند." پاسخ ایشان این بود که "این تفسیر شما است." این پیش نویس حتی از زبانی استفاده کرده بود که به اصطلاح دخالت بشر دوستانه در ایران را هم تحت شرایطی مجاز می دانست که در نسخه نهایی حذف شد، چرا که تئوری چند از ایرانیان دیگر هم به آن اعتراض کرده بودند. به هر حال از نظر نگارنده بیانیه قابل حمایت نبود بعد از انتشار آن نگارنده در مقاله ای با عنوان "**دخالت بشر دوستانه و یا حمله نظامی بیشتر مانده**" بیانیه را نقد کرد.

صرف نظر از این دروغ که "ایران از قرارداد ان پی تی تخطی کرده"، باید گفت که چه قصد واقعی آقای افشاری این بود و چه نبود، زبان بیانیه دقیقاً و کلمه به کلمه همان زبانی است که نئوکانها و جنگ طلبان آمریکا و اسرائیل بکار میبرند، که در نتیجه گویی امضای کنندگان از حمله به ایران حمایت می کردند. بیانیه به نوعی مانند عراقی هایی عمل می کرد که دروغ ها را برای توجیه حمله نظامی دولت جورج بوش به عراق تولید می کردند، و مدعی شد که ایران در حال استفاده نظامی از تکنولوژی هسته ای است و این استفاده به مرحله تعیین کننده ای رسیده که صلح و ثبات جهانی را تهدید می کند. متجاوز از دو سال از آن بیانیه می گذرد. نه جمهوری اسلامی بمب هسته ای ساخته، نه به تولید آن نزدیک است، و نه حتی آمریکا و اسرائیل چنین ادعا هایی دارند. آیا وقتی امضای کنندگان، از جمله آقای افشاری، به اغراق گویی، اگر نگوئیم دروغ گویی، می پرداختند اندکی به سرنوشت مردم ایران فکر می کردند که با چه خطرات عظیمی آنان را مواجه میسازند؟ دوباره می پرسیم: پس حیای سیاسی کجا رفته؟

اما آقای افشاری به این هم بسنده نکرد. ایشان به روزنامه راست افراطی **وال استریت جورنال 15 نوامبر 2011 گفت:**

"نامه را اصلاح طلبان برجسته در ایران دیده اند و به تصویب رسانده اند، ولی بخاطر ترس از تعقیب کیفری و مجازات [توسط دولت] آن را امضا نکرده اند".

اصلاح طلبان برجسته که ایشان ادعا دارند بیانیه را تصویب کردند چه کسانی بودند؟ آنهایی که همانطور که در بالا به آن اشاره شد، از ایشان بخاطر مواضع افراطی ایشان انتقاد کردند؟ تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، اصلاح طلبان برجسته داخل کشور آقایان محمد خاتمی، میر حسین موسوی، مهدی کروبی، عبدالله نوری، دکتر سعید حجاریان، مصطفی تاج زاده، ابوالفضل قدیانی، بهزاد نبوی، فیض الله عرب سرخی،

دکتر علیرضا علوی تبار، و... هستند. پیر دلاور، مسن‌ترین زندانی سیاسی ایران آقای قدیانی که عمری را در مبارزه گذرانده و حالا شجاعانه در زندان آیت‌الله خامنه‌ای را مسول تمامی مشکلات ایران اعلام می‌کند، این نامه را تأیید کرده است؟ آقای عرب سرخی که خانواده ایشان هم قبل از انقلاب و هم بعد از آن شهید بسیار داشته‌اند، خانواده‌های ایشان و نگارنده هم محل بودند، و خود حالا در زندان بسر می‌برند این نامه را قبول داشتند؟ میر حسین و شیخ شجاع چطور؟

ادعای آقای افشاری به این معنی بود که اصلاح‌طلبان نیز با امضاکنندگان بیانیه‌ای که بوی جنگ طلبی از آن می‌آمد همصدا بودند. چگونه امکان داشت ایرانیان وطن‌دوست و چهره‌های برجسته اصلاح‌طلبان داخل کشور مدافع چنین یاوه‌هایی باشند که چلبی‌ها قبلاً درباره عراق جعل کرده بودند؟ به راستی آقای افشاری چگونه می‌تواند از این ادعا دفاع کند؟ چهره‌های برجسته اصلاح‌طلبان این یاوه‌های دروغ را خائنه به شمار می‌آورند و می‌آورند، و حاضر نبوده و نیستند چلبی‌وار کشورشان را به عراق دیگری تبدیل کنند.

درست در زمان جرج بوش که دهان‌آقیان برای حمله به ایران آب انداخته بود، تاج زاده شجاع در ماهنامه آئین نوشت که اینها می‌خواهند با کوله‌پشتی سربازان آمریکایی دموکراسی به ایران بیاورند. زنده یاد مهندس عزت‌الله سحابی، زنده یاد شهید هدی صابر و دکتر ابراهیم یزدی با ذکر نام آقای افشاری را نقد کردند و روزنامه نگار شجاع، برجسته و زندانی عیسی سحرخیز نیز همین مواضع را به باد نقد گرفت که آقای افشاری واکنش تند پر از تهمت‌نثار او کرد.

آقای افشاری در بخش دیگری از همین بیانیه نوشته بودند:

"به اعتقاد ما وظیفه‌ی نیروهای معتقد به دموکراسی و منافع ملی- سرزمینی ایران همسو کردن فشارهای خارجی و مبارزات داخلی است. [برخی دیدگاه‌ها] در نهایت منجر به جدایی کامل مسیر رویارویی جامعه جهانی از مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران می‌شود. ما مدافع حمایت سیاسی جامعه جهانی از مطالبات دموکراسی‌خواهانه در ایران هستیم."

در مورد همین پاراگراف ساده چند نکته گفتنی است:

اول، ترور دانشمندان هسته‌ای، و انفجار در **پادگان‌های نظامی** و تأسیسات هسته‌ای ایران بخشی از "فشار خارجی" بود که آقای افشاری در مقاله‌ای اعتراف کرده که بخشی از اینها کار دولت اسرائیل بوده است. او کل اپوزیسیون را به "همسویی" با این "فشار خارجی" فرامی‌خواند.

دوم، به نظر می‌آمد که آقای افشاری فرض را بر این گذشته بودند که جمهوری اسلامی در برابر "فشار خارجی" کوتاه نخواهد آمد. در این صورت سوال ساده و مهم این است: اگر اسرائیل و آمریکا به ایران حمله می‌کردند، امضاکنندگان بیانیه از جمله آقای افشاری در کجا می‌ایستادند؟ با آنها "همسو" بودند؟

سوم، بخوبی واضح است که آقای افشاری و همفکرانش فاقد پایگاه اجتماعی در ایران هستند، و بنا بر این آیا قصد "همسویی" با "فشار خارجی" آمریکا و اسرائیل برای تبدیل خود به "آلترناتیو" است؟ همفکر آقای افشاری، آقای سازگار که واضح است چنین رویایی دارند.

چهارم، که از همه نکات پیشین مهم‌تر است، این است که حتی اگر دروغ‌ها و اغراق‌های استقاده نظامی از انرژی هسته‌ای و رسیدن آن به مرحله تعیین‌کننده را نادیده بگیریم، آیا حتی یک چهره‌ی برجسته اصلاح‌طلب در داخل کشور مدافع این نظر است که "باید مبارزات داخلی را با فشارهای خارجی همسو کرد"؟ این تهمت بزرگی بود که آقای افشاری در وال استریت جورنال به مبارزان داخل

کشور وارد آورد.

پنجم، آیا آقای افشاری فکر نمیکنند که اینگونه ادعاهای ایشان هزینه های گزافی برای اصلاح طلبان درست می کند؟ نیروهای اطلاعاتی و امنیتی در بولتن هایشان به مقامات گزارش می کنند که این بیانیه به تأیید چهره های برجسته اصلاح طلب رسیده و سپس انتشار یافته است. آیا آقای افشاری نمی دانست که با ادعای خود برای اصلاح طلبان خطر می آفریند؟

در همان زمان، گروهی از مخالفان داخلی جمهوری اسلامی طی بیانیه ای به شدت این مواضع جنگ طلبانه را نقد کرده و مخالفت صریح خود را با لیبیبیزه کردن ایران اعلام کردند. آقای افشاری در به سایت دویچه وله آلمان گفت که آنها گروهی "مارکسیست-لنینیست" هستند. آیا شاعر برجسته ایران، خانم سیمین بهبهانی، به عنوان یکی از امضا کنندگان آن بیانیه، مارکسیست-لنینیست است؟ اصلاً فرض کنیم که آنها "مارکسیست-لنینیست" بودند. "خوب، معنی آن چیست؟ آنها نمیتوانند ضد جنگ و وطن دوست باشند، و اگر هستند، باید شک کرد؟ تعداد زیادی از شجاعترین فرزندان آن مرز و بوم مارکسیست-لنینیست بودند که نگارنده ملی-مذهبی برای آنها نهایت احترام را قائل است. آقای افشاری در همان مصاحبه **می گوید:** "به جای این که مردم را از جنگ و جنگ افروزان جهانی و نظامی گری ترساند، باید از برنامه های مخرب هسته ای ایران ترساند".

جالب این بود که زمانی که دکتر علوی تبار و آقای عباس عبدی به صراحت مواضع جنگ طلبانه ی این گروه را از سوی اصلاح طلبان به نقد گرفتند، یکی از همراهان امضا کننده بیانیه آقای افشاری دهان آقای عبدی را دهان آقای خامنه ای خواند.

اما آقای افشاری به این هم بسنده نکرد. سال گذشته به دعوت یک انجمن حرفه ای ایرانی در سن دیگو، کالیفرنیا، ایشان و نگارنده در یک مناظره در مورد برنامه هسته ای ایران شرکت کردیم. ایشان در سخنان خود تمامی مواضع افراطی ترین جنگ طلبان آمریکایی و اسرائیلی در مورد برنامه را کلمه به کلمه تکرار کردند که هیچ، بقول معروف "چند تا هم روش گذاشتند." ایشان حرف های عجیبی هم زد، از جمله اینکه جمهوری اسلامی ممکن است بمبهای کوچک هسته ای بسازد که به آسانی میشود آنها را انتقال داد، و در اختیار تروریست ها قرار داد. برآستی برای نگارنده گوش دادن به صحبت های ایشان دردناک و تأسف بار بود.

این بحث در قسمت پایانی مقاله ادامه خواهد داشت

دکتر محمد سهیمی، [استاد دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی](#) و سر دبیر وبسایت [اخبار ایران و گزارش های خاور میانه](#)، تحلیلگر مسائل ایران می باشد که مقاله های او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت های انگلیسی به چاپ رسیده است